

علی(ع) مظهر اتحاد است نه مبدأ اختلاف

حسن رحیم‌پور ازغدی یکی از بزرگترین چهره‌های فرهنگی است که در عرصه وحدت اسلامی تلاش می‌کند و در این راه با مخالفت‌های فراوانی روبرو شده است؛ گفتار زیر که ...



به گزارش خبرگزاری فارس، به گزارش خبرگزاری فارس، حسن رحیم‌پور ازغدی یکی از بزرگترین چهره‌های فرهنگی است که در عرصه وحدت اسلامی تلاش می‌کند و در این راه با مخالفت‌های فراوانی روبرو شده است؛ گفتار زیر که توسط پایگاه «اخوت» تدوین شده است یکی از سخنرانی‌های وی است که در باب جایگاه وحدوی حضرت علی(ع) ارائه شده است:

علی (ع) بزرگ‌ترین معلم وحدت

علی (ع) بزرگ‌ترین معلم وحدت است. چون در حالی که خار در چشم و استخوان در گلویش بود، باز هم به خاطر مصلحت و وحدت اسلام سکوت کرد. سیاست امیرالمومنین (ع) دفاع از مسلمین در برابر دشمنان اسلام و وحدت اسلامی و گفتگوی انتقادی غیردشمنانه در درون جهان اسلام بوده است. ما هم باید همان کاری که امیرالمومنین (ع) انجام داد، انجام دهیم.

از نظر ما صاحب حق و اولین معترض علی (ع) است. اما خود ایشان در نامه 62 نهج البلاغه می‌فرماید: وقتی رسول خدا «ص» از دنیا رفتند بین مسلمانان بر سر حکومت پس از ایشان اختلاف افتاد. من ابتدا باور نمی‌کردم که در این زمینه اختلافی پیش آید ولی این کار انجام شد. من اعتراض کردم. اول بیعت نکردم. چیزهایی را به یادشان آوردم که خود تایید کردند. اما بعد دیدم که جریان تضعیف اصل اسلام و قرآن در حال تقویت است. خیلی از تازه مسلمان‌ها به ارتداد افتادند. ترسیدم که موج ارتداد تقویت شود و اصل دین خدا به خطر بیفتد. ترسیدم از اینکه اگر در این لحظه به خاطر اسلام فداکاری نکنم و اجازه بدهم بین مسلمین جنگ داخلی رخ بدهد، اصل اسلام در خطر می‌افتد. من باید انتخاب می‌کردم بین خلافت و بقای اصل اسلام. اگر در این شرایط بر حق خود پافشاری کنم، اسلام در خطر می‌افتد. اگر حکومت به دست من بیفتد بعد از چندسال تمام می‌شود اما اگر اسلام ضربه بخورد دیگر قابل برگشت نیست. من در آن زمان به تکلیف خود عمل کردم و بیعت کردم و اجازه ندادم که باطل پیشروی کند و حق زائل گردد. (نقل به مضمون)

اسلام با کمترین غفلت تباه می‌شد

ابن ابی الحدید نقل می‌کند که در جنگ جمل، حضرت امیر (ع) از کوفه به سمت بصره می‌آمد و فرمود: من به خلفا انتقاد داشتم اما دیدم تحمل آن وضعیت در عین سختی، حتما بسیار مهم‌تر است از اینکه من با آنان درگیر شوم و بین مسلمین درگیری داخلی بوجود بیاید و سبب خونریزی میان آنان شود. دیدم مردم تازه مسلمان شده‌اند و اگر من بر سر حکومت - که حق ماست - درگیر شوم، تازه مسلمانان اینگونه برداشت می‌کنند که اصحاب پیامبر بعد از وی برای قدرت به جان هم افتاده‌اند. دین مانند مشک پر از شیری است که بسیار آسیب پذیر است و با کمترین غفلت تمام آن تباه و فاسد خواهد شد.

در «المناقب» آمده که ابوالطفیل عامر بن وائله نقل می‌کند که در روز سقیفه علی با آن اتفاقات مخالف بود. اما وقتی با ابوبکر بیعت شد، از علی شنیدم که گفت به خدا سوگند من از او شایسته‌تر به حکومت بودم اما شنیدم مردم با ابوبکر بیعت کردند و تبعیت کردم. چون ترسیدم که اگر بر سر حکومت درگیر شوم، مردم دوباره کافر شوند و مسلمانان علیه هم شمشیر بکشند.

سکوت برای بقای اسم رسول خدا «ص»

ابن ابی الحدید نقل می‌کند که وقتی فاطمه زهرا «س» به امیرالمومنین (ع) گفتند که باید اعتراض را گسترش دهیم، همزمان صدای اذان می‌آمد که می‌گفت اشهد ان محمد رسول الله. حضرت امیر (ع) فرمود: اگر می‌خواهی که اسم رسول خدا و این اذان بماند باید تحمل و سکوت کنیم.

حضرت امیر (ع) در نامه 58 نهج البلاغه می‌فرماید: من منتقد این وضعیت هستم. اما هیچ کس حریص‌تر از من برای وحدت و الفت امت اسلام نیست. خداوند با جریان‌ها بعد از پیامبر «ص» ما را امتحان کرد و من با اعمال خود هدفی جز رضایت و پاداش خداوند نداشتم.

در حکمت 22 نهج البلاغه نیز می‌فرماید: ما حقی داشتیم و آن را گفتیم. اگر این حق داده شود به وظیفه‌ام عمل می‌کنم و گرنه پشت ش‌تر می‌نشینم و به کار خود مشغول می‌شوم. در انصاب الاشراف از حضرت امیر (ع) نقل می‌کند: من می‌توانستم درگیر

شوم اما چنین نکردم. چون ترسیدم که عصر جاهلیت دوباره برگردد. در تعبیر دیگر می‌فرماید: به خدا سوگند اگر نبود ترس به جان هم افتادن مسلمانان و بازگشت کفر و نابودی دین، سکوت نمی‌کردم و به شیوه دیگری عمل می‌کردم.

حضرت امیر (ع) سکوت کردند چون بعد از فوت پیامبر «ص» موج وسیع ارتداد در میان مسلمانان راه افتاد. در سیره ابن هشام از جناب عایشه نقل می‌کند: بعد از رحلت پیامبر خدا، عرب به ارتداد گرائید و نفاق آشکار شد. مسعودی در مروج الذهب می‌گوید: موج ارتداد عرب ده روز بعد از رحلت پیامبر شروع شد و به جز مردم مکه و مدینه و اقلیتی از دیگر قبائل، تقریباً همگان از اسلام برگشتند.

ابن اثیر و طبرانی هم می‌گویند که بعد از پیامبر به جز قریش و ثقیف، بیشتر اعراب به درجات مختلف مرتد شدند. مثلاً بعضی در این حد از اسلام برگشتند که گفتند به حکومت اسلامی زکات نمی‌دهیم یا اینکه گفتند خلیفه را قبول نداریم و...

تو از کی دلسوز اسلام شدی؟!

زبیر بن بکار از محمد بن اسحاق نقل می‌کند که بعد از جریان سقیفه، یکی از فرزندان ابولهب خدمت علی (ع) آمد و شروع کرد در ستایش علی (ع) و نفی جناب ابوبکر و جناب عمر حرف زمی‌دن. در حالی که پیش از این دشمن علی (ع) بود! گفت که حکومت حق علی است. حضرت را به قیام علیه خلیفه اول تحریک کرد و گفت که ما در کنار تو ایستاده‌ایم. حضرت لحظاتی به او نگاه کردند و فرمودند: «سلامة دینه احب الینا من غیره». سالم ماندن اصل اسلام در نظر من مهم‌تر از حکومت است. شما از کی طرفدار من شدید؟! شما که تا دیروز در جبهه مخالف اسلام بودید!

همچنین بعد از سقیفه ابوسفیان پدر معاویه از کنار خانه پیامبر «ص» گذشت و گفت: ای خاندان هاشم، ای فرزندان عبدمناف، آیا راضی شدید که این فرومایه فرزند فرومایه حاکم شما شود؟ آمد پیش امیرالمومنین (ع) و گفت: علیه ابوبکر قیام کن و من با تو هستم. استدلال او این بود که قبیله ابوبکر از قبائل دسته دوم است و خلافت باید در قبیله مهمی مثل قبیله ما باشد! حضرت امیر (ع) به او فرمود: تو که رهبر کفر بودی و بعد از فتح مکه از روی ترس مسلمان شدی، از کی دلسوزتر از ما نسبت به اسلام شده‌ای؟!

ابوسفیان بعد از اینکه از حضرت امیر (ع) ناامید می‌شود، سراغ عباس عموی پیامبر «ص» می‌آید. می‌گوید: تو به میراث محمد شایسته‌تر از دیگران هستی. دستت را جلو بیاور تا همین الان با تو بیعت کنم. عباس خندید و گفت: «ای ابوسفیان چیزی را که علی نمی‌پذیرد، عباس نخواهد پذیرفت». یعنی من زرنگ‌تر از تو هستم. رفتی پیش علی تا فتنه راه بیندازی وقتی نتوانستی سراغ من آمده‌ای.

ما از علی، علی‌تر نیستیم!

ما که از علی، علی‌تر نیستیم! خود صاحب حق می‌گوید برای وحدت مسلمین سکوت می‌کنم. البته انتقادش را انجام می‌دهد ولی اجازه نمی‌دهد که بین مسلمین دعوا راه بیفتد. بیش از 35 روایت از حضرت امیر (ع) وجود دارد با این مضمون که من سکوت کردم برای اینکه میان امت اسلام اختلاف و شکاف نیفتد.

حضرت امیر (ع) حکومت را هم برای اسلام می‌خواست. حکومت وسیله است و اسلام هدف. می‌فرمود اگر بخواهم وسیله را به دست آورم، اصل هدف از بین می‌رود. برای علی (ع) اسلام مهم‌تر از حکومت علی بود. الان هم استدلال ما همین است که هدف اصلی که اسلام است، با درگیری مذهبی از بین می‌رود.

تشیع مساوی است با ولایت علی بن ابی طالب «ع». ولی ولایت علی (ع) هم وسیله‌ای است برای هدفی بالاتر که اصل اسلام است. نمی‌شود به اسم حبّ علی (ع) کاری کرد که اصل اسلام که علی (ع) خودش را فدای آن کرد، به خطر بیفتد. اصلاً علی (ع) برای رفع اختلاف آمد. علی (ع) منشا اختلاف نیست. ما نباید امیرالمومنین (ع) را به عنوان منشا اختلاف مسلمین معرفی کنیم. علی (ع) مظهر اتحاد است نه مبدا اختلاف.

حضرت امیر (ع) بین خلفا و معاویه فرق می‌گذاشت

اختلاف نظر را باید طبقه بندی کرد. خود حضرت امیر (ع) بین خلفا و معاویه فرق می‌گذاشت. ایشان منتقد خلفا بودند ولی درگیر نمی‌شدند. یکی کردن یزید و معاویه با عمر و ابوبکر درست نیست. موضع امیرالمومنین (ع) در برابر خلفا انتقادی است، اما هرگز موضع ایشان در برابر خلفا مانند موضعشان در برابر معاویه نبوده است. خود حضرت امیر (ع) در نهج البلاغه تفاوت

میان خلفا و معاویه را بیان می‌فرماید.

معاویه به حضرت امیر (ع) نامه می‌نویسد و به ایشان توهین می‌کند و طعنه می‌زند که خلفا از تو افضل بوده‌اند. حضرت امیر (ع) در جواب نمی‌فرماید که نه، من افضل بوده‌ام. بلکه می‌فرماید: در نامه‌ات نوشته‌ای که افضل اصحاب فلانی و فلانی هستند. چیزی گفتی که اگر درست باشد به درد تو نمی‌خورد و اگر غلط باشد باز هم به درد تو نمی‌خورد. به تو چه که چه کسی افضل است و چه کسی نیست؟! به تو ربطی ندارد که من افضل هستم یا ابوبکر و عمر.

معنی این روایت از حضرت امیر (ع) این است که ایشان اختلاف با خلفا را با اختلاف با معاویه یکی نمی‌کردند و بین آن‌ها فرق می‌گذاشتند. این روایت باید برای ما درس باشد که نوع نگاه‌مان به تاریخ صدر اسلام را اینگونه تنظیم کنیم. البته نمی‌خواهیم بگوییم اختلاف حضرت امیر (ع) با خلفا مهم نبوده است. بحث این است که باید اختلافات را طبقه بندی کرد.

اجتماع امت از خلافت من مهم‌تر است

عده‌ای از اصحاب پیامبر «ص» با ابوبکر بیعت نکردند. بُریده یکی از آنان بود. حضرت امیر «ص» به او فرمود: ای بریده هرکاری که اکثر مردم انجام دادند، شما هم انجام دهید. امروز اجتماع امت مهم‌تر از خلافت من است.

موسی بن عبدالله بن حسن می‌گوید بعضی اصحاب با جناب ابوبکر بیعت نکردند و به حضرت علی (ع) می‌گفتند تا شما بیعت نکنید، ما هم بیعت نمی‌کنیم. حضرت امیر (ع) فرمود: من حرف خودم را زدم. من بیعت می‌کنم و شما هم بیعت کنید. من سر یک دو راهی هستم که یا باید از خلافت بگذرم یا باید بین مسلمین جنگ راه بیفتد. من اجازه نمی‌دهم به خاطر خلافت من بین مسلمانان جنگ راه بیفتد.

جناب زبیر به نشانه اعتراض به ماجرای سقیفه با عده‌ای دیگر از اصحاب در خانه حضرت زهرا «س» تحصن کرده بودند. خود حضرت امیر (ع) آمدند و آنان را راضی به بیعت کردن با جناب ابوبکر کردند.

ما بیعت کردیم، شما هم بیعت کنید

این اثر درباره ابان بن سعید و عده‌ای دیگر از اصحاب نقل می‌کند که این‌ها افرادی بودند که با جناب ابوبکر بیعت نکردند و می‌گفتند که هرکاری که بنی هاشم بکند ما هم همان کار را انجام می‌دهیم. حضرت امیر (ع) فرمود ما بیعت کردیم، شما هم بیعت کنید.

در زمان خلفا به اصحابی مانند سلمان و ابوذر و... پیشنهاد پست‌های حکومتی می‌شد. این افراد خدمت حضرت امیر (ع) می‌رسیدند و برای قبول این پیشنهادات مشورت می‌کردند که حضرت امیر به آنان می‌فرمود با حکومت همکاری کنید. امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در سپاه خلفا برای جهاد شرکت می‌کردند. این بزرگواران هم در فتوحات ایران و هم در فتوحات شمال آفریقا در سپاه خلیفه دوم حضور داشتند.

همکاری انتقادی حضرت امیر (ع) با خلفا

حضرت امیر (ع) با خلفا همکاری انتقادی داشته است. ایشان به خلفا مشورت می‌داده و آنان را کمک می‌کرده است. در جنگ خلیفه دوم با ساسانیان، خلیفه دوم به حضرت امیر (ع) پیشنهاد می‌دهد که فرماندهی سپاه را بپذیرند که ایشان قبول نمی‌کنند. خود خلیفه دوم تصمیم گرفت که فرمانده سپاه شود. حضرت امیر (ع) جلوگیری کرد و گفت شما خلیفه مسلمین هستی و نباید در جلوی جبهه بایستی. اگر شما کشته بشوی، کل سپاه اسلام از هم می‌پاشد.

یعنی حضرت امیر (ع) حتی برای خلفا دلسوزی می‌کرده است. ایشان منتقد بوده است ولی برای دلسوزی اسلام و مسلمین به خلفا کمک می‌کرده است. در قضاوت‌ها خلفا به حضرت امیر (ع) رجوع می‌دادند و ایشان هم قهر نکرد و کمک می‌کردند.

خلفا هم با علی (ع) مشورت می‌کردند. در معضلات فقهی و حقوقی، در امور دیوانی و اقتصادی و اجتماعی، در مسئله جنگ و صلح و سیاست خارجی، در مسائل معرفتی، در تفسیر و قرائت قرآن و... با حضرت امیر مشورت می‌شد و مکرر نقل شده که خلفا نظر علی (ع) را بر سایر اصحاب مقدم می‌داشتند.. مثلاً مبدا قرار گرفتن تاریخ هجری در زمان خلیفه دوم و با نظر حضرت امیر (ع) انجام گرفت. در زمان خلیفه اول هم برای رویارویی با روم، جناب ابوبکر نظر علی (ع) را در مورد زمان و چگونگی مواجهه با روم پذیرفت.

جناب عمر می‌گوید: پیامبر «ص» به ما می‌گفت که هروقت اختلافی بین شما پیش آمد به علی مراجعه کنید. این روایت در سی منبع از منابع اهل سنت از خلیفه دوم نقل شده که اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.

بحث ما بر سر حکومت نیست

بعد از قتل خلیفه سوم که نزد حضرت امیر (ع) آمدند تا ایشان خلافت را قبول کند. فرمود دست از سر من بردارید. من هم یکی از شما. هرکه را انتخاب کنید من از همه مطیع‌تر خواهم بود. من کمک باشم بهتر از اینکه حاکم باشم. معنی این جملات این است که بحث ما بر سر حکومت نیست.

؛ گفتار زیر که توسط پایگاه «اخوت» تدوین شده است یکی از سخنرانی‌های وی است که در باب جایگاه وحدوی حضرت علی(ع) ارائه شده است:

علی (ع) بزرگ‌ترین معلم وحدت

علی (ع) بزرگ‌ترین معلم وحدت است. چون در حالی که خار در چشم و استخوان در گلویش بود، باز هم به خاطر مصلحت و وحدت اسلام سکوت کرد. سیاست امیرالمومنین (ع) دفاع از مسلمین در برابر دشمنان اسلام و وحدت اسلامی و گفتگوی انتقادی غیردشمنانه در درون جهان اسلام بوده است. ما هم باید همان کاری که امیرالمومنین (ع) انجام داد، انجام دهیم.

از نظر ما صاحب حق و اولین معترض علی (ع) است. اما خود ایشان در نامه 62 نهج البلاغه می‌فرماید: وقتی رسول خدا «ص» از دنیا رفتند بین مسلمانان بر سر حکومت پس از ایشان اختلاف افتاد. من ابتدا باور نمی‌کردم که در این زمینه اختلافی پیش آید ولی این کار انجام شد. من اعتراض کردم. اول بیعت نکردم. چیزهایی را به یادشان آوردم که خود تایید کردند. اما بعد دیدم که جریان تضعیف اصل اسلام و قرآن در حال تقویت است. خیلی از تازه مسلمان‌ها به ارتداد افتادند. ترسیدم که موج ارتداد تقویت شود و اصل دین خدا به خطر بیفتد. ترسیدم از اینکه اگر در این لحظه به خاطر اسلام فداکاری نکنم و اجازه بدهم بین مسلمین جنگ داخلی رخ بدهد، اصل اسلام در خطر می‌افتد. من باید انتخاب می‌کردم بین خلافت و بقای اصل اسلام. اگر در این شرایط بر حق خود پافشاری کنم، اسلام در خطر می‌افتد. اگر حکومت به دست من بیفتد بعد از چندسال تمام می‌شود اما اگر اسلام ضربه بخورد دیگر قابل برگشت نیست. من در آن زمان به تکلیف خود عمل کردم و بیعت کردم و اجازه ندادم که باطل پیشروی کند و حق زائل گردد. (نقل به مضمون)

اسلام با کمترین غفلت تباه می‌شد

ابن ابی الحدید نقل می‌کند که در جنگ جمل، حضرت امیر (ع) از کوفه به سمت بصره می‌آمد و فرمود: من به خلفا انتقاد داشتم اما دیدم تحمل آن وضعیت در عین سختی، حتما بسیار مهم‌تر است از اینکه من با آنان درگیر شوم و بین مسلمین درگیری داخلی بوجود بیاید و سبب خونریزی میان آنان شود. دیدم مردم تازه مسلمان شده‌اند و اگر من بر سر حکومت - که حق ماست - درگیر شوم، تازه مسلمانان اینگونه برداشت می‌کنند که اصحاب پیامبر بعد از وی برای قدرت به جان هم افتاده‌اند. دین مانند مشک پر از شیری است که بسیار آسیب پذیر است و با کمترین غفلت تمام آن تباه و فاسد خواهد شد.

در «المناقب» آمده که ابوالطفیل عامر بن وائله نقل می‌کند که در روز سقیفه علی با آن اتفاقات مخالف بود. اما وقتی با ابوبکر بیعت شد، از علی شنیدم که گفت به خدا سوگند من از او شایسته‌تر به حکومت بودم اما شنیدم مردم با ابوبکر بیعت کردند و تبعیت کردم. چون ترسیدم که اگر بر سر حکومت درگیر شوم، مردم دوباره کافر شوند و مسلمانان علیه هم شمشیر بکشند.

سکوت برای بقای اسم رسول خدا «ص»

ابن ابی الحدید نقل می‌کند که وقتی فاطمه زهرا «س» به امیرالمومنین (ع) گفتند که باید اعتراض را گسترش دهیم، همزمان صدای اذان می‌آمد که می‌گفت اشهد ان محمد رسول الله. حضرت امیر (ع) فرمود: اگر می‌خواهی که اسم رسول خدا و این اذان بماند باید تحمل و سکوت کنیم.

حضرت امیر (ع) در نامه 58 نهج البلاغه می‌فرماید: من منتقد این وضعیت هستم. اما هیچ کس حریص‌تر از من برای وحدت و الفت امت اسلام نیست. خداوند با جریان‌ها بعد از پیامبر «ص» ما را امتحان کرد و من با اعمال خود هدفی جز رضایت و پاداش خداوند نداشتم.

در حکمت 22 نهج البلاغه نیز می‌فرماید: ما حقى داشتيم و آن را گفتيم. اگر اين حق داده شود به وظيفه‌ام عمل می‌کنم و گرنه پشت ش‌تر می‌نشینم و به کار خود مشغول می‌شوم. در انصاب الاشراف از حضرت امیر (ع) نقل می‌کند: من می‌توانستم درگیر شوم اما چنین نکردم. چون ترسیدم که عصر جاهلیت دوباره برگردد. در تعبیر دیگر می‌فرماید: به خدا سوگند اگر نبود ترس به جان هم افتادن مسلمانان و بازگشت کفر و نابودی دین، سکوت نمی‌کردم و به شیوه دیگری عمل می‌کردم.

حضرت امیر (ع) سکوت کردند چون بعد از فوت پیامبر «ص» موج وسیع ارتداد در میان مسلمانان راه افتاد. در سیره ابن هشام از جناب عایشه نقل می‌کند: بعد از رحلت پیامبر خدا، عرب به ارتداد گرائید و نفاق آشکار شد. مسعودی در مروج الذهب می‌گوید: موج ارتداد عرب ده روز بعد از رحلت پیامبر شروع شد و به جز مردم مکه و مدینه و اقلیتی از دیگر قبائل، تقریباً همگان از اسلام برگشتند.

ابن اثیر و طبرانی هم می‌گویند که بعد از پیامبر به جز قریش و ثقیف، بیشتر اعراب به درجات مختلف مرتد شدند. مثلاً بعضی در این حد از اسلام برگشتند که گفتند به حکومت اسلامی زکات نمی‌دهیم یا اینکه گفتند خلیفه را قبول نداریم و...

تو از کی دلسوز اسلام شدی؟!

زبیر بن بکار از محمد بن اسحاق نقل می‌کند که بعد از جریان سقیفه، یکی از فرزندان ابولهب خدمت علی (ع) آمد و شروع کرد در ستایش علی (ع) و نفی جناب ابوبکر و جناب عمر حرف می‌زد. در حالی که پیش از این دشمن علی (ع) بود! گفت که حکومت حق علی است. حضرت را به قیام علیه خلیفه اول تحریک کرد و گفت که ما در کنار تو ایستاده‌ایم. حضرت لحظاتی به او نگاه کردند و فرمودند: «سلامة دینه احب الینا من غیره». سالم ماندن اصل اسلام در نظر من مهم‌تر از حکومت است. شما از کی طرفدار من شدید؟! شما که تا دیروز در جبهه مخالف اسلام بودید!

همچنین بعد از سقیفه ابوسفیان پدر معاویه از کنار خانه پیامبر «ص» گذشت و گفت: ای خاندان هاشم، ای فرزندان عبدمناف، آیا راضی شدید که این فرومایه فرزند فرومایه حاکم شما شود؟ آمد پیش امیرالمومنین (ع) و گفت: علیه ابوبکر قیام کن و من با تو هستم. استدلال او این بود که قبیله ابوبکر از قبائل دسته دوم است و خلافت باید در قبیله مهمی مثل قبیله ما باشد! حضرت امیر (ع) به او فرمود: تو که رهبر کفر بودی و بعد از فتح مکه از روی ترس مسلمان شدی، از کی دلسوزتر از ما نسبت به اسلام شده‌ای؟!

ابوسفیان بعد از اینکه از حضرت امیر (ع) ناامید می‌شود، سراغ عباس عموی پیامبر «ص» می‌آید. می‌گوید: تو به میراث محمد شایسته‌تر از دیگران هستی. دستت را جلو بیاور تا همین الان با تو بیعت کنم. عباس خندید و گفت: «ای ابوسفیان چیزی را که علی نمی‌پذیرد، عباس نخواهد پذیرفت». یعنی من زرنگ‌تر از تو هستم. رفتی پیش علی تا فتنه راه بیندازی وقتی نتوانستی سراغ من آمده‌ای.

ما از علی، علی‌تر نیستیم!

ما که از علی، علی‌تر نیستیم! خود صاحب حق می‌گوید برای وحدت مسلمین سکوت می‌کنم. البته انتقادش را انجام می‌دهد ولی اجازه نمی‌دهد که بین مسلمین دعوا راه بیفتد. بیش از 35 روایت از حضرت امیر (ع) وجود دارد با این مضمون که من سکوت کردم برای اینکه میان امت اسلام اختلاف و شکاف نیفتد.

حضرت امیر (ع) حکومت را هم برای اسلام می‌خواست. حکومت وسیله است و اسلام هدف. می‌فرمود اگر بخواهم وسیله را به دست آورم، اصل هدف از بین می‌رود. برای علی (ع) اسلام مهم‌تر از حکومت علی بود. الان هم استدلال ما همین است که هدف اصلی که اسلام است، با درگیری مذهبی از بین می‌رود.

تشیع مساوی است با ولایت علی بن ابی طالب «ع». ولی ولایت علی (ع) هم وسیله‌ای است برای هدفی بالاتر که اصل اسلام است. نمی‌شود به اسم حبّ علی (ع) کاری کرد که اصل اسلام که علی (ع) خودش را فدای آن کرد، به خطر بیفتد. اصلاً علی (ع) برای رفع اختلاف آمد. علی (ع) منشا اختلاف نیست. ما نباید امیرالمومنین (ع) را به عنوان منشا اختلاف مسلمین معرفی کنیم. علی (ع) مظهر اتحاد است نه مبدا اختلاف.

حضرت امیر (ع) بین خلفا و معاویه فرق می‌گذاشت

اختلاف نظر را باید طبقه بندی کرد. خود حضرت امیر (ع) بین خلفا و معاویه فرق می گذاشت. ایشان منتقد خلفا بودند ولی درگیر نمی شدند. یکی کردن یزید و معاویه با عمر و ابوبکر درست نیست. موضع امیرالمومنین (ع) در برابر خلفا انتقادی است، اما هرگز موضع ایشان در برابر خلفا مانند موضعشان در برابر معاویه نبوده است. خود حضرت امیر (ع) در نهج البلاغه تفاوت میان خلفا و معاویه را بیان می فرماید.

معاویه به حضرت امیر (ع) نامه می نویسد و به ایشان توهین می کند و طعنه می زند که خلفا از تو افضل بوده اند. حضرت امیر (ع) در جواب نمی فرماید که نه، من افضل بوده ام. بلکه می فرماید: در نامه ات نوشته ای که افضل اصحاب فلانی و فلانی هستند. چیزی گفتمی که اگر درست باشد به درد تو نمی خورد و اگر غلط باشد باز هم به درد تو نمی خورد. به تو چه که چه کسی افضل است و چه کسی نیست؟! به تو ربطی ندارد که من افضل هستم یا ابوبکر و عمر.

معنی این روایت از حضرت امیر (ع) این است که ایشان اختلاف با خلفا را با اختلاف با معاویه یکی نمی کردند و بین آن ها فرق می گذاشتند. این روایت باید برای ما درس باشد که نوع نگاهمان به تاریخ صدر اسلام را اینگونه تنظیم کنیم. البته نمی خواهیم بگوییم اختلاف حضرت امیر (ع) با خلفا مهم نبوده است. بحث این است که باید اختلافات را طبقه بندی کرد.

اجتماع امت از خلافت من مهم تر است

عده ای از اصحاب پیامبر «ص» با ابوبکر بیعت نکردند. بُریده یکی از آنان بود. حضرت امیر «ص» به او فرمود: ای بریده هرکاری که اکثر مردم انجام دادند، شما هم انجام دهید. امروز اجتماع امت مهم تر از خلافت من است.

موسی بن عبدالله بن حسن می گوید بعضی اصحاب با جناب ابوبکر بیعت نکردند و به حضرت علی (ع) می گفتند تا شما بیعت نکنید، ما هم بیعت نمی کنیم. حضرت امیر (ع) فرمود: من حرف خودم را زدم. من بیعت می کنم و شما هم بیعت کنید. من سر یک دو راهی هستم که یا باید از خلافت بگذرم یا باید بین مسلمین جنگ راه بیفتد. من اجازه نمی دهم به خاطر خلافت من بین مسلمانان جنگ راه بیفتد.

جناب زبیر به نشانه اعتراض به ماجرای سقیفه با عده ای دیگر از اصحاب در خانه حضرت زهرا «س» تحصن کرده بودند. خود حضرت امیر (ع) آمدند و آنان را راضی به بیعت کردن با جناب ابوبکر کردند.

ما بیعت کردیم، شما هم بیعت کنید

ابن اثیر درباره ابان بن سعید و عده ای دیگر از اصحاب نقل می کند که این ها افرادی بودند که با جناب ابوبکر بیعت نکردند و می گفتند که هرکاری که بنی هاشم بکند ما هم همان کار را انجام می دهیم. حضرت امیر (ع) فرمود ما بیعت کردیم، شما هم بیعت کنید.

در زمان خلفا به اصحابی مانند سلمان و ابوذر و... پیشنهاد پست های حکومتی می شد. این افراد خدمت حضرت امیر (ع) می رسیدند و برای قبول این پیشنهادات مشورت می کردند که حضرت امیر به آنان می فرمود با حکومت همکاری کنید. امام حسن (ع) و امام حسین (ع) در سپاه خلفا برای جهاد شرکت می کردند. این بزرگواران هم در فتوحات ایران و هم در فتوحات شمال آفریقا در سپاه خلیفه دوم حضور داشتند.

همکاری انتقادی حضرت امیر (ع) با خلفا

حضرت امیر (ع) با خلفا همکاری انتقادی داشته است. ایشان به خلفا مشورت می داده و آنان را کمک می کرده است. در جنگ خلیفه دوم با ساسانیان، خلیفه دوم به حضرت امیر (ع) پیشنهاد می دهد که فرماندهی سپاه را بپذیرند که ایشان قبول نمی کنند. خود خلیفه دوم تصمیم گرفت که فرمانده سپاه شود. حضرت امیر (ع) جلوگیری کرد و گفت شما خلیفه مسلمین هستی و نباید در جلوی جبهه بایستی. اگر شما کشته بشوی، کل سپاه اسلام از هم می پاشد.

یعنی حضرت امیر (ع) حتی برای خلفا دلسوزی می کرده است. ایشان منتقد بوده است ولی برای دلسوزی اسلام و مسلمین به خلفا کمک می کرده است. در قضاوت ها خلفا به حضرت امیر (ع) رجوع می دادند و ایشان هم قهر نکرد و کمک می کردند.

خلفا هم با علی (ع) مشورت می کردند. در معضلات فقهی و حقوقی، در امور دیوانی و اقتصادی و اجتماعی، در مسئله جنگ و صلح و سیاست خارجی، در مسائل معرفتی، در تفسیر و قرائت قرآن و... با حضرت امیر مشورت می شد و مکرر نقل شده که

خلفا نظر علی (ع) را بر سایر اصحاب مقدم می‌داشتند.. مثلا مبدا قرار گرفتن تاریخ هجری در زمان خلیفه دوم و با نظر حضرت امیر (ع) انجام گرفت. در زمان خلیفه اول هم برای رویارویی با روم، جناب ابوبکر نظر علی (ع) را در مورد زمان و چگونگی مواجهه با روم پذیرفت.

جناب عمر می‌گوید: پیامبر «ص» به ما می‌گفت که هر وقت اختلافی بین شما پیش آمد به علی مراجعه کنید. این روایت در سی منبع از منابع اهل سنت از خلیفه دوم نقل شده که اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.

بحث ما بر سر حکومت نیست

بعد از قتل خلیفه سوم که نزد حضرت امیر (ع) آمدند تا ایشان خلافت را قبول کند. فرمود دست از سر من بردارید. من هم یکی از شما. هر که را انتخاب کنید من از همه مطیع‌تر خواهم بود. من کمک باشم بهتر از اینکه حاکم باشم. معنی این جملات این است که بحث ما بر سر حکومت نیست.